

## عبدالحسین اورنگ (شیخ الملك) یادداشت‌های گذشته

(۲۰)

بعد از چند ماهی توقف در تهران از بختیاری خبر رسید که امیر جنگک بواسطه بروز دملی در پای راست بالای زانوی چپ به تجویز اطباء معدن نفت بهوریت باکشتی بطرف لندن رهسپار شده که عمل جراحی کند و شریک در حکومت ایشان آقای نصیر خان سردار جنگک بواسطه پیدا شدن یک نفر یاغی در اطراف بهبهان (یعنی محمد حسین خان کهگیلویه مجبوراً اردو بجانب محل یاغی کهگیلویه کشیده و رفته و ایل بختیاری بدون حکومت مانده است بهادر برای این که نظم ایل برهم نخورد از تهران حرکت کرد و بنده هم در خدمت ایشان رفتم پس از ورود باصفهان که در ماه رجب ۱۳۳۲ هجری قمری بود وارد اصفهان شدیم صمصام السلطنه عموی سردار بهادر حاکم اصفهان بود ناچار در دارالحکومه (چهل ستون شاه عباس) مهمان صمصام السلطنه حاکم شدیم روز دوم ورود باخبر شدیم که قنصل روس که سابقاً قنصل تبریز و بدارزنده یازده نفر در غروب روز عاشورا منجمله آقای ثقة الاسلام در تبریز بود خدمت آقای صمصام



السلطنه حاکم می‌آید بنده سخت مشتاق بودم که قائل ثقة الاسلام را دیده باشم مردی وارد شد خیمه کوتاه قامت و باریک . ساعتی بود و رفت دو روز بعد همان قنصل در چاه مستراح افتاد و میان کثافت غوطه خورد و سزای او را هم در وقت مرگ دیدیم روز ۱۸ رجب بنا بر سوابقی که با حضرت حاج شیخ محمد تقی آقا نجفی مجتهد معروف داشتم خدمت ایشان مشرف شدم ایشان بمرض استسقا مبتلا بودند کنار بالین ایشان پس از بوسیدن دست نشستم تفقد بی نهایت نمودند

ضمناً از اهالی اصفهان شکایت فرمودند با این بیان که خلق در امور دینشان لایبالی و پایه دینیشان سست شده است بحدی که در غالب دکالین جمعیه گرامافون گذاشته اند و هر قدر آنها را از این حرکت خلاف شرع منع میکنم جواب میدهند که اگر گرامافون‌ها را از میان دکانها برداریم جناب قنسول میرنجد (یعنی قنسول روس) من بالاخره بتنگ آمدم به جناب قنسول کاغذ نوشتم و فوراً او به کاغذ من احترام گزارد و گزاردن گرامافون را موقوف کرد دنباله این بیان فرمود خوابی هم دیده و خود تعبیر کردم در خواب دیدم بصبح حضرت رضا در مشهد وارد شدم در بصره کسی گفت که حضرت رضا (ع) میان صحن ایستاده است من که وارد شدم بحضرت سلام نکردم و گفتم ای بی غیرت. حضرت فرمود چرا من بی غیرتم گفتم گنبد و بارگاہت را روسها بتوپ بستند و میان حرمت سگ آوردند و هیچ نکفتی حضرت فرمود قبول مصیبت و محن و وظیفه ما است گفتم این عوام شیعیان که وضع را می بینند عقیده شان سست میشود و پای آنها از خرق دین بیرون میرود مسئول این کار کیست؟ حضرت فرمود بر ای اینکه عوام شیعیان اعتقادشان سست نشود به شیری امر کردیم روسها را تنبیه و تأدیب کند من از خواب بیدار شدم و آن کلمات را که گفتم از خواب خودم از روی بی ادبی نبود بلکه از راه تعصب و فیرت دینی من بود بعد از بیدار شدن از خواب خودم بدون اینکه بکس دیگر خواب را نقل کنم تعبیر کردم که ما رومی‌ها را یعنی

ترك نجس العين نمیدانیم و شیر را نجس نمیدانیم حضرت این رومیها را مأور میکند و پوست از سر روسها در میآورند برای جسارتی که آنها نسبت بقیه و بارگاه حضرت نموده اند پس از شنیدن این بیانات از خدمت آقا نجفی مرخص شده بعسارت چهل ستون یعنی دارالحکومه آمدم و اعیان و علماء و تجار و معاریف اصفهان بدیدن سردار بهادر آمده بودند تشریف خدمت آقا نجفی را نقل کردم حاضرین گفتند آقای آیه الله خواب خود را هم راجع بحضرت رضا (ع) نقل کردند گفتم بلی سردار بهادر تفصیل را سؤال و من واقعه را بدون کم و زیاد نقل کردم روز بیستم ماه رجب هجری قمری از اصفهان بطرف بختیاری حرکت کردیم و در پانزدهم شعبان یعنی ۲۷ روز بعد از ملاقات آقا نجفی ایشان در اصفهان برحمت خدا رفتند رضوان الله تعالی علیه و در دوم ماه رمضان یعنی ۱۷ روز بعد از وفات آقا نجفی جنگ بین المللی شروع شد و در ذیحجه چهار ماه بعد از شروع جنگ دولت عثمانی هم وارد جنگ شد و عاقبت کار دولت روس خراب و خاندان سلطنتش بر باد رفت و قتل عام شدند و انقلاب کبیر روسیه شروع گردید و بکنفران صاحب منصبان داخل مملکت روسیه و کسانی که در واقعه خرابی مشهد مقدس و بقیه متبرکه حضرت رضا (ع) اندک دخالتی داشتند زنده نماندند در اینجا بی مناسبت نیست واقعه دیگری را نقل کنم و از حوادث جلو بروم. بهنگامیکه از مسافرت بختیاری بتهران باز گشتیم جنگ

بین المللی باشد ادامه داشت شبی در منزل حاج میرزا حسن محتشم السلطنه اسفندیاری وزیر مالیه کابینه صمصام السلطنه بشام دعوت داشتیم و جماعتی از علماء هم تشریف داشتند منجمله حاج میرزا ابوالقاسم امام جمعه و برادرش حاج میرزا سید محمد امام جمعه در اطاق کتابخانه ایشان نشسته بودیم صحبت از خراسان و اهانت روسها نسبت به بارگاه حضرت رضا (ع) شد همه گفتند خوب است از مثنوی مولوی رومی در این واقعه تفأل بزنیم مثنوی آوردند و تفأل زدیم و این واقعه آمد: حمله بردن سپاه جسمانیان بجانب قلعه و دزد روحانیان تا در بنده این غیب که سرحد غیب است و غفلت ایشان از کمین که چون غازی به غزا نرود کافر تاخت آورد و شعر این بود:

حمله بردند اسپه جسمانیان  
 جانب قلعه و دزد روحانیان  
 تا فرو گیرند درسندان غیب  
 تا کسی ناید از آنسو پاک جیب  
 غازیان جمله غزا چون کم برند  
 کافران بسر عکس حمله آورند  
 غازیان غیب چون از حلم خویش  
 حمله ناوردند بر تو زشت کیش  
 حمله بردی سوی در بندان غیب  
 تا نیابند این طرف مردان غیب  
 چنگ در صلب و رحمها بر زدی  
 تا که شارع را بگیری از بدی  
 چون بگری شهرهی که ذوالجلال  
 بر گشاد است از برای اتساع

سد شدی در بندها را ای لجوج  
 کوری تو کر دسرهنگی خروج  
 نك منم سرهنگك و هنگك بشكنم  
 نك بنامش نام و ننگك بشكنم  
 تو هلا در بند پا را سخت بند  
 چند گاهی بر سبال خود بخند  
 سبلمتت را بر كند يك يك قدر  
 تا بدانی كا القدر يعمى البصر  
 سبلمت تو تیز تریا آن عاد  
 كه همی لرزید از دشمن بلاد  
 تو ستیزه روی تریا آن نمود  
 كه نیامد مثل ایشان در وجود  
 صد از اینها گر بگویم تو کری  
 بشنوی و نسا شنوده آوری  
 توبه کردم از سخن كا نگیختم  
 بی سخن من داوریت آمیختم  
 كه نهم برریش خامت تا پزد  
 یا بسوزدریش خامت تا ابد  
 تا بدانی كو خبیر است ای عدو  
 می دهد هر چیز را در خورد او  
 کی نکو کردی و کی کردی توبر  
 كه ندیدی لایقش در پی اثر  
 کی فرستادی دمی بر آسمان  
 نیکئی کز پی نیامد مثل آن  
 گر مراقب باشی و بیدار تو  
 هر دمی بینی جزاء کار تو  
 چون مراقب باشی و گبری رسن  
 حاجتت تا به قیامت آمدن  
 آنکه رمزی را بداندا و صحیح  
 حاجتش ناید که گویندش صریح  
 این بلا از کودنی آمد ترا

که نکردی فهم نکته و رمزها  
از بدی چون دل سیاه و تیره شد  
فهم کن اینجا نماید خیره شد  
ورنه خود تیری شود آن تیرگی  
در رسد در تو جزای خیرگی  
در نباید تیرت از بخشایش است  
نی پی نیا دیدن آرایش است  
هین مراقب باش کردل بایدت  
کز نی هر فدل چیزی زایدت  
ور از این افزون ترا همت بود  
از مراقب کار بالاتر رود  
مضمون این اشعار که در این فال  
آمد سخت مناسب واقعه بود باضافه اینکه  
سمت و یلهام پادشاه آلمان در میان قشون  
آلمان منصب سرهنگی بود شب و مهمانی  
به آخر رسید فردای آنتش در منزل حاج  
علیقلیخان سردار اسعد بودم تلفنی از رئیس  
دولت صمصام السلطنه برادر اسعد سید که  
اورنگ را با يك كتاب مثنوی فوری بدر  
بار در هیئت وزراء بفرستید سردار اسعد  
فرمود از کی تا حال نجفقلی (یعنی صمصام  
السلطنه) باسواد و عارف شده است که مثنوی  
میخواند؟ در هر حال بمن فرمود کتاب مثنوی  
را بر دار و برو رقتم و باطاق هیئت وزراء  
وارد شده نشستم صمصام السلطنه رئیس الوزراء  
بود محترم السلطنه وزیر مالیه، و ثوق الدوله  
وزیر خارجه، قوام السلطنه وزیر داخله، ممتاز  
الدوله وزیر عدلیه، مستشار الدوله وزیر  
پست و تلگراف، محترم السلطنه بمن گفت  
دیشب شما کجا بودید گفتم در منزل شما  
مهمان و همانجا هم خوابیدم گفت هر چه در

منزل من دیدید و کردید بیان کنید شرح  
مهدانی و شام و فال مثنوی را گفتم و ثوق  
الدوله گفت کتاب مثنوی که همراه دارید  
جای فال را پیدا کنید کتابرا باز کرده هر  
قدر ورق زده جستجو کردم فال آنتش قبل  
را نیافتم و ثوق الدوله گفت بی سبب خود  
را خسته نکن کتابرا اشتباه کرده اید کتاب  
دیگر بوده گمان بر ده اید مثنوی بلخی  
است شعراء دیگر دو اوینی دارند که اشعار  
آنها مثل مثنوی است قبل از آمدن شما آقای  
حاج محترم السلطنه این مطلب را بیان  
کردند مثنوی از کتابخانه سلطنتی آوردند  
و هر قدر لازم بود گردش کردیم و کردند  
همچو اشعاری در مثنوی نبود شما کتابرا  
قطعا اشتباه کرده اید منم از جستجو  
خسته شده بودم جای و قلیان آوردند آقای  
و ثوق الدوله گفت حال با کتاب مثنوی  
رومی يك فال برای واقعه خراسان میگیریم  
تمام حاضرین همه با هم نیت کردند و از  
مولوی خواستند که عاقبت روسها را بواسطه  
این حرکت زشت و شنیعی که نسبت با امام رضا  
(ع) مرتکب شده اند بیان کند قرار شد  
آقای صمصام السلطنه کتاب را باز کند  
ایشانم کتاب مثنوی را باز و برای خواندن  
بو ثوق الدوله دادند همان فال شب گذشته  
آمد که عنوانش این بود (حمله بردن سپاه  
جسمانیان بجانب قلعه و دز روحانیان الی  
آخره چنان حالی بو ثوق الدوله و سایرین  
دست داد که شرحش از عهده من خارج است  
بیست دقیقه سکوت کامل حکمفرما شد و  
اشعار را تا آخر خواندند. (ادامه دارد)